فهو ممن كملت مروته وظهرت عدالته ووجبت اخوته
وحرمت غيبته سفامبر علیه السلام گفت هر که با مردمان سر و کار کند و بر ایشان
ستم نکند و چون گویند شان دروغ نگوید و وعده شان که کند خلاف نکند
این کس از آنان بود که مروت وی تمام بود و عدالتش پیدا بود و برادری
واجب بود و غیبتش حرام بود بدانک درین خبر سه شرطست و سه جزا
بترتیب اول گفت هر که در معاملت ظلم نکند انکه در جزا گفت مروتش تمام بود
زیرا که مروت باز داشتن مرد را از ظلم کردن در معاملت انکه گفت در سخن
گفتن ایشان را دروغ نگوید انکه در جزا گفت که عدالتش پیدا بود زیرا که
شود و زبان مردم و اخبار مردم از عدول شنوند تا راست گوی نبودم نام
عدالت بروی نیفتد و شرط سه دیگر گفت با ایشان چون وعده کند خلاف نکند
انکه جزا شرکفت برادری وی واجب بود زیرا که دوست باید که بوعده راست بود
تا دوستی بماند و بدوستی وی میل کنند انگاه چون این سه شرط را جزا بگفت
بزیادت گفت چنین مرد را غیبت کردن حرام بود و باشد من حفظ
ما بين لحييه وما بين رجليه دخل الجنة سفامبر علیه السلام گفت
هر که نگاه دارد آنرا که میان دو چانهٔ اوست و آنرا که میان دو پای اوست
اندر بهشت شود آنچ میان چانه زبانست و آنچ میان دو پای است فرج است
و این دو اندام است اندر تن آدمی که حقیر جرم است و بزرگ جرم بگناه فرج
مرد مستحق صد تازیانه و سالی غریبی شود و آن انگاه بود که مرد غریب
زنا کند صد درّه زدن و سالی از شهر راندن واجب شود

و باشد که مرد والعیاذ بالله مستحق کشتن شود و آن انگاه شود که زن دارد
و زنا کند و بگناه زبان مرد مستحق زبان شود لا بل جهانی را چنان
بفتنه دهد که خلقی بسیار کشته شود پس چون جرم ایشان بزرگ است
ایشان را انگاه داشتن ثواب بزرگ باشد و آن ثواب بهشت است
من كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار سفامبر علیه السلام
گفت هر که دروغ گوید بر من بقصد باید که جای خود بسازد اندر دوزخ
و این خبر را سببی هست و آن آنست که جوانی بود بمدینه از شهر بیرون
شدی بقبایل عرب و خبرها گفتی بمراد خویش و انگاه گفتی از سفامبر شنیدم
و نان پاره بدست آوردی این خبر بسفامبر علیه السلام رسید سفامبر علیه السلام این
بگفت که هر که بعمد بر من دروغ گوید جایگاه خویش اندر دوزخ ساخته باشد
لیکن اگر خبری بود از سفامبر که کسی آنرا بعبارت تزیین کند تا در دل
مردمان جای گیرد روا بود که اندر خبرست که سفامبر علیه السلام گفت بلغوا
عني الحديث على احسنه وباحسنه امدست گفت حدیث مرا بر نیکوترین
برسانید و نیکوترین اما آنچ نشاید آنست که کسی از نزد خود وضعی
نهد انکه گوید که سفامبر علیه السلام گفت و اندر خبری دیگر آمده است که سبب
این خبر آن بود که مردک زنی بخواست از جله بوی ندادند باز گشت و بمدینه
آمد و باز آنجا رفت و گفت مرا سفامبر علیه السلام فرستاد تا میان شما حکم
کنم برای خویش چون خبر سفامبر علیه السلام رسید بعضی صحابه را بفرستاد و گفت
هر گاه او را زنده دریابی گردنش بزن و اگر مرده دریابید باتش بسوزانید

وشما خودها او را زنده نیابید این مردمان رفتند او را یافتند مار زده و مرده کالبد
او را بسوختند انگه پیغامبر علیه السلام این بگفت **باب** وقال النبی علیه السلام
حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ پیغامبر علیه السلام گفت بهشت
بهشت اندر رنجهاست و پیرامون دوزخ اندر آرزوهاست اندر خبرست که خدای تعالی
بهشت را بیافرید و قصور و غرف و انهار و اشجار پیدا شد فرشتگان گفتند
بار خدایا این را چه کنی گفت از بهر خلقی است که خواهم آفرید گفتند هیچ کس نبود
که این جایگاه را طلب نکند چنانک این جای بر ایشان تنگ شود ایزد تعالی گفت
مزه گذر این بهشت بر بلاها کنم و دوزخ را بیافرید و سلاسل و اغلال و انکال
و عقوبتها در وی پیدا کرد فرشته گفت که این کرا باشد ندا آمد که این خلق را
گفتند یا رب هیچ کس نبود که از این بنگریز د چنانک این خلق را ندا آمد که
مزه گذر این بر نعمتها و آرزوها کردم وَوَجَبَتْ مَحَبَّةُ اللهِ عَلَى مَنْ أَغْضَبَ
فَحَلُمَ پیغامبر علیه السلام گفت واجب شد دوستی خدای تعالی آنرا که بخشم آرند او را وی
بردباری کند معاویه گوید که هیچ شربتی نیاشامیدم که عاقبت وی محمودتر بود که خشم
گوند که مردی احنف قیس را دشنام داد و وی سوی حلقه می رفت و این مرد از پی
وی میرفت و دشنام می داد چون بنزدیک حلقه برسید بنشست این مرد که همچنین
دشنام می داد او را گفت چرا نشستی احنف گفت تا تو این دشنام تمام بدهی و دل
تو خوش کردند بنزدیک حلقه آمدم می ترسم که دشنام ترا جوانان حلقه بشنوند
کسی از ایشان ترا جفا کند بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ
پیغامبر علیه السلام گفت مرا فرستاده اند تا جامعهای سخن یعنی قرآن و مرا یاری داده اند

قرآن را جامعهای سخن گفت زیرا که قرآن معجزات است از بهر آنک بدان گوناگون لفظ
و بسیاری معنی که قرآن است نه توریت و نه انجیل و نه صحفهای دیگرست و خدای تعالی
هر پیغامبری را که معجزات داد تا آن پیغمبر زنده بود آن معجزت قایم بود قرآن معجز
پیغامبر علیه السلام کرد و او از دنیا برفت و معجزه وی قایم است و وجه معجز آنست
که خدای تعالی موسی را بفرستاد بروزگار جادوان بود عصا را معجزی کرد تا همه
همه یکی شدند و تدبیرها کردند و آنچ در کتب سحر خوانده بودند بکار آوردند
و میدانی جوبها کرد کردند و حیلتها ساختند تا چون عصای وی باشد نبود و عاجز
گشتند و همه را معلوم شد که آن فعل خدایست و بروزگار عیسی طبیبان بودند
همه کتب خوانده و حاذق گشته و رنج برده عیسی بیامد و مرده را زنده کرد
طبیبان از آن عاجز گشتند و معلوم شد که آن فعل خداست عز و جل و بایام مصطفی علیه السلام
فصاحت و شعر و خطبه بود پیغامبر علیه السلام بیامد و قرآن بیاورد تا همه فصحای عرب و ارباب
خطب و منشیان و شاعران جمع شدند و رایها یکی کردند و خاطرها بهم آوردند که مگر
یکی است جمع بیارند هر چند بیشتر اندیشه کردند عاجزتر بودند و هر چند بیشتر رنج
رنج بردند خیره تر گشتند تا معلوم گشت ایشان را که این سخن خدایست تعالی و تقدس
نه سخن مخلوق آنگاه تا موسی علیه السلام زنده بود عصا بمعجزات قایم بود و چون موسی رفت
عصا باطل شد و فعل وی نیست گشت و تا عیسی علیه السلام بدنیا بود فعل وی
بمرده زنده کردن و کور و کر را درست کردن قایم بود چون وی را باسمان بردند
فعل وی نیست گشت باز قرآن تا محمد علیه السلام زنده بود معجز بود و چون وی
از دنیا برفت کتاب معجزترست تا قیامت همچنین معجز است و تا مرور الایام

خلق از ایراد مثلش عاجز توند و در نص قرآن مسطور است که فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ
مِثْلِهِ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ و بر عجز ایشان کتاب ناطق است لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ
كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا چون کار بدین جمله بود بدانستم که این نه سخن مخلوقست
از تلقای وحی است و اما انج گفت مرا بترس نصرت کردند آن بود که چون فتح
مکه بکرد عرب همه اندیشه کردند که محمد علیه السلام حرم بگرفت و مکه گشاد اکنون
کس را با شمشیر وی طاقت ندارد ترس اندر دلهای ایشان افتاد پس روی
بوی نهادند همه ایمان آوردند چنانک در راست آمد قوله تعالی يَدْخُلُونَ فِي
دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا نُصِرْتُ بِالصَّبَا وَأُهْلِكَتْ عَادٌ بِالدَّبُورِ سفامبر علیه السلام گفت
مرا یاری دادند بباد صبا و عاد را نیست کردند بباد دبور بدانک چون روی بقبله
کنی آن باد که بر روی زند آنرا صبا خوانند و آن باد که از دست چپ اندجنوب
خوانند و آنک از دست راست اندشمال خوانند و آن باد را که از قفا اندبور خوانند
و اما قصه باد صبا و یاری دادن او بعذای خندق بود و این کتاب نه جای آنست
که آن قصه گوییم هر کرا باید که بداند اندر تفسیر نگرد بسورة الاحزاب و آن باد را
که عاد را بوی هلاک کردند دبور بود يَعْجَبُ رَبُّكَ مِنْ شَابٍّ لَيْسَتْ لَهُ صَبْوَةٌ
سفامبر علیه السلام گفت شگفت دارد خدای تو از جوانی که او جوانی نکرده باشد خدای تعالی
عجب داشتن نبود که عجب داشتن شرت خبری بود و بر خدای تعالی خبری روا نیست
لیکن نه چون حسن چیزی باشد یعنی پسند باشد و رضا یعنی که خدای تعالی نیک
پسندد جوانی را که جوانی نکرده باشد گفته اند که جوانی که پیری کند فرشته باشد
و پیری که جوانی کند دیوی باشد كَمَا تَكُونُونَ يُوَلَّى عَلَيْكُمْ سفامبر علیه السلام گفت

چنانک باشید بر شما والیان شما باشند یعنی که اگر کردار شما نیک باشد کاردارانِ
شما نیک باشند و جای دیگر گفت أَعْمَالُكُمْ عُمَّالُكُمْ كَمَا تَكُونُونَ فَإِنْ حَسُنَتْ أَعْمَالُكُمْ
صَلُحَتْ عُمَّالُكُمْ گفت کردار شما کارداران شما اند اگر کردار شما نیکو باشد کارداران
شما شایسته باشند حسن بصری گوید که اگر من بشب خطای بکنم بامداد در خوی
اسپ من پیدا باشد يُبْعَثُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نِيَّاتِهِمْ سفامبر علیه السلام
گفت روز قیامت مردمان را بنیتهای ایشان برانگیزند بدانک آدمی را سیرت است
و سریرت سیرت نظاره گاه خلق است و سریرت نظاره گاه حق اگر چنانک خوی
سریرت وی نیکو می داند سیرت آلوده وی زیان ندارد و اگر سریرت وی بد باشد
سیرت نیکوی وی سود ندارد و سفامبر علیه السلام گوید رُبَّ قَتِيلِ صِفِّينَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِنِيَّتِهِ
گفت چند کشته است میان دو صف که خدای داناترست بنیت او يُبْعَثُ شَاهِدُ
الزُّورِ مُولَغًا لِسَانُهُ فِي النَّارِ سفامبر علیه السلام گفت گواهی بدروغ دهنده را
برانگیزند زبان وی فروزده در آتش چنانک سگ زبان اندر آب زند و سفامبر علیه السلام
جای دیگر گفت که مرا شب معراج بقاب قوسین سوگند دادند که روز قیامت شفاعت
نکنم کسی را که گواهی بدروغ دهد رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَصْلَحَ مِنْ لِسَانِهِ سفامبر علیه السلام
گفت خدای تعالی آن مرد را رحمت کناد که زبان را بصلاح آرد یعنی لغت و نحو بیاموزد
تا سخن راست گوید بدانک حلیت و آرایش مرد زبانست و زبان باید که راست
باشد و این خبر تحریض است و ندب اهل العلم و اصحاب الفضل را که زبان
بعربیت راست کنند و لغت و نحو و اعراب بیاموزند حماد بن مسلم گوید که
چهار هزار دینار هزینه کردم با موختن لغت و نحو و بعد از آن چهار هزار دینار دیگر